

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَ بِهِ نَسْتَعِیْنُ؛ اِنَّهُ خَیْرٌ نٰصِرٍ وَ مُعِیْنٍ.
وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا وَ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّٰهَرِیْنَ



مطالب جلسہ ی ۱۵ فروردین ۱۳۹۲، ۱۹ جمادی الاول ۱۴۳۴

آغاز سال جدید و عید

نخستین جلسه‌ی سال هزار و سیصد و نود و دوی شمس‌ی را در خدمت عزیزان هستیم. خدا را شکر می‌گزاریم که به ما عمری داد برای این‌که بتوانیم در مسیر کسب معارف قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام و گام نهادن در طریقت و مسیر آن بزرگواران گام‌های بلندتری برداریم و امیدواریم راه عبودیت را از مکتب قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام بیاموزیم و طی کنیم.

سال جدید در سرزمین ما با بهار طبیعت آغاز می‌شود که حسن انتخابی است. منتهی بارها خدمت عزیزان عرض کرده‌ایم؛ این‌که ما جشن بگیریم؛ جشن و شادی در مورد انسان به چیزی برمی‌گردد که تأثیر مثبتی در مقامات انسانی او داشته باشد و عمدتاً نتیجه‌ی یک انتخاب درست، یا یک تلاش موفق و منتج به نتیجه باشد. شادی کردن و جشن گرفتن در چنین شرایطی جا دارد و منطقی است؛ والا در این‌که طبیعت شکوفا شده است؛ جز این‌که انسان نظاره‌گر قدرت خدا باشد و آثار رحمت الهی را بنگرد و به یاد خدا بیفتد، چیزی برای جشن گرفتن نیست. اگر بهار تن با بهار جان توأم شد و نگاه به طبیعت ما را به ماوراء طبیعت رهنمون شد و شکوفایی در طبیعت ما را به فکر شکوفا شدن مقامات انسانی در خودمان فرو برد، آن موقع است که می‌شود گفت بهار جان هم آغاز شده است. امروز به سبزه‌زارها، باغ‌ها و دشت‌ها نگاه می‌کنیم و جلوه‌های شکوفایی طبیعت را می‌بینیم و هر یک از اینها با ما سخن می‌گویند. هر شکوفه که شکفته، هر گل که خندیده و عطر و رنگ زیبای خود را در معرض دید قرار داده و هر میوه که به ثمر نشست است، همه به ما انسان‌ها تذکر می‌دهند که چه شکوفایی در تو اتفاق افتاده است؟ من گیاه تاب نیاوردم در زیر

خاک به سر برم؛ خاک را شکافتم؛ سر از خاک بیرون آوردم. تو تا کی می‌خواهی اسیر عالم خاک باشی؟ آیا تصمیم نداری خاک را بشکافی و سر از ملکوت و عوالم بالاتر درآوری؟ آیا می‌خواهی همیشه در عالم حیوانیت و طبیعت اسیر بمانی؟ این همه استعداد در نهاد تو قرار داده شده است؛ آیا نمی‌خواهی به شکوفایی آنها پردازی و کمالات انسانی را در خود به ثمر بنشانی و میوه‌های افکار و اخلاق و رفتار فاضله‌ی انسانی را در وجود خود به ثمر برسانی؟ همه‌ی طبیعت با ما سخن می‌گوید. اگر پیام بهار طبیعت را شنیدیم و برای بهار جان در ما مقدمه‌ای شد، در آن صورت عید خجسته‌ای است؛ به‌راستی عید است؛ یعنی به خود برگشته‌ایم؛ عود کرده‌ایم. آن موقع است که شایسته‌ی شادمانی کردن و جشن گرفتن است. امیدواریم آغاز سال جدید برای ما این‌گونه بوده باشد و مبدأ یک شکوفایی و تحوّل و حیات و تکامل در وجود ما و در روحيّات و رفتارها و خلقیات ما باشد.

سال فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها

سال جدید با ایام شهادت صدیقه‌ی کبری علیها‌السلام همزمان شد. یادش به خیر روزگارانی که سال‌های ما نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌گرفت. خیلی از آن فاصله گرفته‌ایم؛ اکنون سال‌های ما بیشتر بوی کار و سرمایه و سیاست و اقتصاد می‌دهد. از آن نام‌های مقدّس و نورانی محروم شده‌ایم. ولی به اعتقاد من امسال سال فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام است و عطر فاطمی باید روح و جان آحاد مردم این سرزمین را معطر کند و کمالات عظیم شخصیت صدیقه‌ی کبری علیها‌السلام چراغ راه سیر تکاملی تمامی ما مردم در این سرزمین باشد.

فاجعه‌ی یک ماه تعطیل کلّ کشور به بهانه‌ی سال نو

از این تعطیلی طولانی همیشه نالیده‌ام. روزهایی که اشتغال به کار داشتم و مثل حالا از کار بیکار نشده بودم، خیلی از این می‌نالیدم که چرا دانشگاه‌ها مدّت طولانی تعطیل می‌شوند؛ آموزش و پرورش همین‌طور و به تبع دانشگاه‌ها و آموزش و پرورش، کلّ مملکت تعطیل می‌شود. اتومبیل‌هایی که الآن با این تراکم در جاده‌ها به سمت شهرها برمی‌گردند، همه بچه‌های مدرسه‌ای یا دانشجو نیستند؛ پدر و مادرهایشان هم هستند؛ بزرگ‌ترها هم هستند؛ شاغلین در جامعه‌ی ما هم هستند. این نشان می‌دهد که فقط مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها تعطیل نبوده است، که خود آن هم واقعاً فاجعه است. از یکی دو هفته قبل از آغاز سال جدید تا لااقل دو هفته بعد از آغاز سال جدید کلاس‌ها تقوّ و لقی می‌شود و بسیاری از درس‌ها برگزار نمی‌شود؛ نزدیک به یک ماه تعطیلی کامل مملکت. این واقعاً فاجعه است و نمی‌دانم مدیران جامعه‌ی ما کی به رفع این معضل خواهند پرداخت. گرچه آنها اشتغالات زیادی دارند؛ بهتر است در کارشان فضولی نکنیم. ولی انسان خیلی آرزو دارد که با این همه شعارها و ادّعاهای بزرگی که مدیران در سرزمین ما دارند، فکری برای این تباه شدن و به هدر رفتن سرمایه‌های عظیم مملکت در طول یک ماه می‌کردند. الآن سی و چند سال از پیروزی انقلاب می‌گذرد و این فاجعه و ضایعه همچنان سال به سال تکرار می‌شود.

امیدواریم شما از این فراغت استفاده‌ی مثبتی کرده باشید. زمان بسیار خوبی است. چون انسان درگیری‌های شغلی ندارد؛ می‌تواند به فعالیت‌های سودمند و ارزشمندی که اشتغالاتِ کارهای

روزمره در طول سال کمتر فرصت پرداختن به آنها را می‌دهد، بپردازد. ان شاءالله شما چنین استفاده‌ای را کرده‌اید.^۱

ایام فاطمیّه و روز رحلت حضرت عبدالمطلب

تمام این ایام به نام فاطمه‌ی زهرا علیها السلام مزین است و با سوگ و حزن شهادت این بانوی بزرگوار آکنده‌ی با اندوه و ماتم است؛ اما به طور خاص در هفته‌ای که پیشاروی ماست مناسبتی وجود دارد که به آن اشاره می‌کنیم.

روز بیست و هفتم جمادی‌الاولی^۱ در چهل و پنج سال قبل از هجرت رسول الله یکی از دو روایت تاریخی صلی الله علیه و آله برای رحلت جدّ بزرگوار پیامبر، حضرت عبدالمطلب است. البته روایت دیگری هم هست که دهم ربیع‌الاول نقل شده است. شخصیت عظیم‌القدری که کمالات زیادی در مورد او نقل شده است و خدا توفیق داده است در گذشته در مورد ایشان به اختصار صحبت کرده‌ایم که عزیزان را به مراجعه‌ی به فایل آنها توصیه می‌کنم.

همچنین عزیزان را به مراجعه به بحث‌هایی که به صورت تفصیلی در مورد حضرت زهرا علیها السلام داشتیم ارجاع می‌دهم. همان‌طور که در ایام محرم و صفر خدمت عزیزان پیشنهاد کردیم که فکر

^۱ لازم می‌دانم همین‌جا از جمعی از دوستان که در این تعطیلات یک تلاش جدی برای پیاده‌سازی فایل‌های صوتی سایت انجام دادند تشکر کنم؛ خدا به آنها جزای خیر دهد. از ثمرات کار آنها تعدادی الآن روی سایت قرار گرفته است و مابقی هم با آماده‌سازی نهایی روی سایت قرار خواهد گرفت. از آنها متشکرم. امیدوارم بقیه هم که در این فعالیت شریک نبوده‌اند؛ نگذاشته باشند فرصت عمرشان به بطالت طی شود و به «آب‌پریا» دیدن و امثال اینها بگذرد..

کنید مجلسی است؛ هر روز پای یک منبر می‌نشینید؛ فایل‌های بحث عاشورا را گوش کنید؛ حالا هم پیشنهاد می‌کنیم واقعاً هر روز به نیت این‌که در مجلسِ سوگ حضرت زهرا علیها السلام حاضر می‌شوید، بنشینید و مجموعه‌ی صحبت‌هایی را که در طول این سال‌ها در مورد این بانوی بزرگوار تاریخ آفرینش داشته‌ایم، گوش کنید و در آنها تأمل کنید. بسیاری از این فایل‌ها تاکنون به شکل نوشتاری هم روی سایت قرار گرفته است. با دقت در نوشته‌ها و تأمل در شنیده‌ها، دستاوردهای بزرگی نصیب انسان خواهد شد. این کار را در مورد حضرت زهرا علیها السلام انجام دهید؛ یک برنامه‌ی منظم بگذارید؛ شناخت این بانوی بزرگوار را بیشتر کنید؛ یا آنچه را می‌شناسید پررنگ‌تر در ذهن و خاطره و دلتان حاضر کنید تا تأثیرگذاری بیشتری داشته باشد.

رحلت این بانوی بزرگوار، حضرت زهرا علیها السلام و همین‌طور رحلت جدّ بزرگوار پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم را به محضر حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و به پیشگاه پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین و به همه‌ی دلدادگان و شیفتگان آستان فاطمی علیها السلام، خصوصاً عزیزانی که در محضرشان هستیم و دوستانی که از راه دور از طریق سایت از جلسه‌ی ما بهره می‌برند، تسلیت عرض می‌کنم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ



ادامه‌ی مبحث نماز

و اما در ادامه‌ی بحث‌هایی که در زمینه‌ی نماز داشتیم؛ گفتیم سوره‌ی حمد را چند بار مرور می‌کنیم. در بار اخیر تا آیه‌ی «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»^۲ را با هم تأملاتی داشتیم و نکته‌هایی را خدمت عزیزان عرض کردم. آیه‌ی بعد، «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۳ است. این جلسه سعی می‌کنیم نکاتی را در مورد این آیه‌ی شریفه خدمت عزیزان مطرح کنیم. امیدواریم نکته‌های نافی باشد و فهم ما را از این آیات عمیق‌تر کند. گرچه همه‌ی بحث‌ها را این بار نمی‌گوییم؛ شاید بارهای دیگری هم به مرور سوره‌ی حمد بپردازیم. جا دارد معارف عظیمی که در این سوره وجود دارد را بیشتر بشناسیم تا از این سوره که هر مسلمان هر روز لااقل ده بار در نمازهایش تکرار می‌کند، با فهم و درک عمیق‌تری بهره ببریم.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

به عنوان مقدمه باید راجع به سه نکته فکر و تأمل کنیم تا زمینه‌ی فهم این آیه برایمان فراهم‌تر شود. یکی «مَالِكِ» است که قرائت دیگرش «مَلِكِ» است. هر دو قرائت ذکر شده است و هر دو طرفدارانی هم دارد. یعنی برخی «مَالِكِ» را افضل و ارجح دانسته‌اند؛ برخی هم «مَلِكِ» را. هر یک هم برای خود استدلالاتی دارند که الآن نمی‌خواهم وارد آن بحث شوم؛ بحث تفسیری مفصّلی

۲. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۳.

۳. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۴.

می‌خواهد که الآن در مقام آن نیستیم که چه نکته‌هایی در «مالک» است که در «ملک» نیست و همین‌طور چه نکته‌هایی در «ملک» است که ممکن است در «مالک» نباشد. ولی هر دو قرائت درست است؛ هم «مالکِ یَوْمِ الدِّینِ»، هم «ملکِ یَوْمِ الدِّینِ». بنابراین یکی این که ببینیم معنای «مالک» و «ملک» چیست. دوم «یَوْم» یعنی چه و سوم درباره‌ی «یَوْمِ الدِّینِ» که قیامت است؛ مقداری فهم و دریافت عمیق‌تر کسب کنیم.

هر دو واژه‌ی «مالک» و «ملک» یک معنای مجازی و یک معنای حقیقی دارند. مالک مجازاً به کسی گفته می‌شود که یک نحوه ارتباطی، ولو ارتباط مجازی، با چیزی داشته باشد. فرض کنید ارتباط اندکی با خانه‌ای، ماشینی، لباسی، یا چیز دیگری داشته باشد. به آن شخص مالک می‌گویند؛ ولو این ارتباط مجازی و قراردادی است؛ ارتباط واقعی و حقیقی نیست؛ دلیلش هم این است که این رابطه‌ی مالکیت با تغییر قانون می‌تواند منتفی شود؛ یا اموال با حکم دادگاه مصادره شود و از مالکیت شخص خارج شود. پس مالکیت حقیقی نیست؛ مالکیت مجازی است. اگر بین فرد و یک شیء ارتباط مختصری، ولو مجازاً باشد، می‌گویند او مالک آن چیز است. این مالکیت برای این است که در زندگی دنیوی ما، حدود مراعات شود و کسی به ملک دیگری تعدی نکند. این را دین هم پذیرفته است؛ شرع مقدّس هم مالکیت را پذیرفته است و تأکید هم کرده است که احدی حق ندارد به ملک دیگری بدون اذن او تعدی و تعرض و تجاوز کند. این از نظر قواعد در دنیا که تشریحاً چنین حقی وجود ندارد. در آخرت هم که تکویناً چنین حقی وجود ندارد. در

آخرت هم وقتی چیزی مال کسی است، احدی امکان تعدی به آن را نخواهد داشت. در دنیا حق تعدی ندارد؛ ولی ممکن است امکان داشته باشد؛ قدرت تعدی داشته باشد و تعدی کند. ولی کارش کار غیر مجازی است. اما در آخرت امکان تعدی به ملک دیگری تکویناً وجود ندارد و کسی قدرت ندارد به چیزی که مال دیگری است تعرض کند. این مالک مجازی است.

در برابر مالک مجازی، مالک حقیقی قرار دارد. مالک حقیقی قیوم مطلق است؛ یعنی کسی است که همه‌ی آنچه در عالم وجود است، قائم به اوست؛ قوام همه چیز به اوست؛ چنین شخصی مالک حقیقی است. همه‌ی چیزهایی که در عالم وجود دارد، صرف ربط و فقر به او هستند و تنها غنی، اوست. اینجا نکته‌ی ظریفی است؛ نه این که موجودات نیازمند به او هستند؛ یعنی وجود دارند؛ ولی فقیرند؛ محتاج به او هستند. خیر؛ هستی‌شان عین فقر و نیاز است؛ عین ربط و وابستگی و اتکاست. چنین فردی مالک حقیقی است و آن منحصرأ ذات مقدس احدیت است که قیوم همه‌ی عالم است؛ «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»^۴ اوست که قیوم همه‌ی عالم است. در فرازهای دعای جوشن کبیر است: «يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ»^۵ ای کسی که همه چیز قائم به اوست؛ قیوم همه چیز اوست. «يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ مَوْجُودٌ بِهِ»^۶ ای کسی که همه چیز به او موجود است؛ بی او معدوم است. این مالک حقیقی است در برابر مالک مجازی. مالکیت حقیقی عین قیومیت است؛ یعنی در مالکیت حقیقی، هستی موجودات قائم به مالکشان است و این مالکیت در هستی، منحصر به

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۵.

۵. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۳۸۹ و قمی، مفاتیح الجنان، ص ۴۳۴.

۶. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۳۸۸ و قمی، مفاتیح الجنان، ص ۴۳۴.

خدای متعال است. اما مالکیت مجازی هم وجود دارد؛ با یک قاعده رابطه‌ی مالکیت مجازی برقرار می‌شود و در زندگی اجتماعی در دنیا هم باید حدودش مراعات شود و کسی از آن مرز به حق دیگری تعدی نکند؛ چون حق الناس است و تضییعش گناه عظیمی در پیشگاه پروردگار است. اگر افراد به حیطة‌ی مالکیت یکدیگر تعدی و تعرض کنند، نظام زندگی مختل می‌شود.

«مَلِک» هم معنایی مجازی دارد. معنای مجازی‌اش کسی است که بر قلمرو خودش، که این قلمرو می‌تواند یک کشور باشد؛ می‌تواند یک خانه باشد؛ می‌تواند مثلاً جمعی باشند؛ کسی که بر قلمرو خودش ولو به صورت موقت و به صورت مجازی مختصر تصرفی داشته باشد؛ نفوذ امری داشته باشد؛ این مُلک و مَلِکیت و فرمانروایی او می‌شود. این فرمانروایی مجازی است. امروز فرمانرواست؛ فردا با یک کودتا عزل می‌شود؛ یا با یک انقلاب برکنار می‌شود. یعنی یک امر موقت است؛ ماندگار و دائمی نیست؛ مضافاً بر این که حق تصرف و قدرت تصرف هم محدود است؛ نامحدود نیست. اما در برابر آن مَلِک حقیقی است. مَلِک حقیقی کسی است که همه‌ی کشور وجود تحت تصرف اوست؛ یعنی هر چیز که نام موجود به آن تعلق می‌گیرد، در قلمرو تصرف قدرت مطلقه‌ی اوست. صاحب اختیار مطلق، سلطان و فرمانروای مطلق و حاکم مطلق در نظام کل هستی اوست و او خدای متعال است؛ ذات مقدس احدیت است. قرآن هم فرمود: «اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ»^۷ این خداست که مالک مُلک است؛ به طور مطلق صاحب فرمانروایی است و هر کس را بخواهد به قدرت می‌رساند؛ از هر کس هم بخواهد قدرت را سلب

^۷. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۲۶.

می‌کند و فرمود: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» صاحب برکت است؛ مبارک است خدایی که فرمانروایی مطلق در هستی در دست اوست؛ تحت قدرت و اختیار اوست. «وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۸ و او بر هر چیز تواناست. یا فرمود: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۹ فرمانروایی همه‌ی آسمان‌ها، نه فقط آسمان دنیا، همه‌ی آسمان‌های ملکوت و جبروت و همه‌ی زمین‌ها در اختیار اوست؛ متعلق به اوست. پس فرمانروا و مَلِكِ حَقِيقِي ذات مقدّس احدیّت است. در مناجات حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام در مسجد کوفه هم هست؛ «أَنْتَ الْمَالِكُ وَأَنَا الْمَمْلُوكُ»^{۱۰} تو صاحب وجود و هستی منی و من مملوک توام؛ من مَلِكِ توام. لذا قرآن فرمود روز قیامت هم سؤال می‌شود: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» امروز مُلْك و فرمانروایی از آن کیست؟ پاسخ این است که: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»^{۱۱} متعلق به خدای واحدی که قهّار است که در ادامه‌ی سخن روی این آیه تأمل می‌کنیم.

چرا فرمود «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؟

چرا فرمود «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؟ آیا خدا فقط روز قیامت مالک است؟ قطعاً نه. مالکیت خدا مالکیت هستی همه چیز است و این همیشگی است؛ موقت نیست. محدود به یک زمان نیست که خدا یک وقت مالک باشد و وقت دیگری مالک نباشد. این‌گونه نیست که خدا در قیامت مالک باشد و قبل از

^۸. سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱.

^۹. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۹.

^{۱۰}. سیّد بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۱۰۳ و مجلسی، بحار، ج ۹۲، ص ۳۹۲.

^{۱۱}. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۶.

قیامت مالک نباشد. خدا قیوم همه‌ی عالم و لذا مالک همه‌ی عالم است. غیر از خدا هیچ وقت نه مالکی وجود دارد؛ نه مَلِکِی. پس چرا فرمود «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ»؟ به خاطر این که روز قیامت همه‌ی پرده‌هایی که مانع دیده شدن مالکیّت و مَلِکِیّت مطلق الهی است، می‌افتد. آن وقت معلوم می‌شود که ازلاً و ابداً مالک خداست؛ مَلِکِ خداست. برای کسانی که در دنیا در غفلت بوده‌اند این حقیقت مکشوف می‌شود. کسانی که مالکی قائل بوده‌اند؛ مَلِکِی قائل بوده‌اند؛ فرمانروایی غیر خدا می‌دیدند؛ مالک و صاحبی غیر خدای متعال می‌دیدند؛ اینها از این اشتباه بیرون می‌آیند. آن روز با فرو افتادن حجاب‌ها به روشنی آشکار می‌شود که تنها مَلِکِ و مالک، خدای متعال است. لذا «لِمَنْ الْمُلْکُ الْیَوْمَ» نه این که امروز مالک خداست و روز دیگری نیست؛ امروز این مالکیّت آشکارا دیده می‌شود. هیچ ابهام و تاریکی و حجابی برای این که انسان دچار اشتباه شود و گمان مالکیّت یا مَلِکِیّت برای غیر خدا ببرد، باقی نمی‌ماند. آن روز آشکارا روشن می‌شود که همه‌ی آن چیزهایی که گمان می‌کردیم مالک یا مَلِکِ است، جز سراب هیچ نبود. به تعبیر قرآن فرمود: «کَسْرَابٍ بَقِیْعَةٍ یَحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» مثل سرابی در دشت گسترده‌ای، در بیابانی، که تشنه‌کام از دور آن را آب می‌پندارد؛ منتهی^۱ «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شِیْئًا» تا این که وقتی کنار آن می‌آید و به نقطه‌ای می‌رسد که از دور آب تصوّر می‌شد، می‌بیند هیچ چیز نیست؛ «وَوَجَدَ اللهُ عِنْدَهُ» آنجا خدا را می‌بیند. یعنی همه‌ی موجوداتی که تصوّر می‌کنیم و برایشان هستی‌یی در برابر هستی خدای متعال قائلیم، رنگ می‌بازد؛ معلوم می‌شود هیچ چیز غیر از خدای متعال، جز ذات مقدّس احدیّت

وجود نداشت. «فَوَاقَاهُ حِسَابَهُ»^{۱۲} آن موقع خدای متعال به حساب او می‌رسد. انسانی که به قیامت و به این نقطه رسیده است می‌بیند هیچ چیز غیر از خدا وجود ندارد. آن روز روزی است که خدا به حساب انسان‌ها رسیدگی می‌کند. این کدام نقطه است که انسان به این که هیچ چیز غیر از خدا نیست می‌رسد؟ همان نقطه‌ای که آن را فنای مطلق می‌نامیم. یعنی رسیدن به مرتبه‌ی فنای ذاتی. فنای مطلق، رسیدن به همین حقیقت است. این میوه‌ی تجلی اعظم حق متعال است. معنای مالکیت حقیقی خدا در یوم الدین و اینکه چرا خدا فرمود «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، تا حدودی روشن شد. روزی است که حقیقتی که همیشه بوده است و هست و خواهد بود؛ آن روز بی‌پرده عیان می‌شود؛ در «يَوْمِ الدِّينِ»، برای اهل خبط و غفلت عیان می‌شود که مالک خدای متعال است.

«يَوْمٌ»

دومین نکته که باید قبل از ورود به بحث راجع به این آیه روی آن تأمل کنیم واژه‌ی «يَوْمٌ» است. چون فرمود: «مَالِكِ (مَلِكِ) يَوْمِ الدِّينِ» «يَوْمٌ» یعنی چه؟ «يَوْمٌ» به معنای روز است. البته عرب دو جور روز را نام می‌برد؛ یک‌بار می‌گوید «نَهَارٌ». «نَهَارٌ» روزی است که در برابرش «لَيْلٌ» یا شب وجود دارد. اما عرب روز به معنای روزگار و زمان معین را «يَوْمٌ» می‌نامد.

سه جور «يَوْمٌ» قابل‌تصور است. همه با یک «يَوْمٌ» که همین «يَوْمٌ» زمانی است، آشنا هستیم که در عالم طبیعت از طلوع خورشید شروع می‌شود و با غروب خورشید هم تمام می‌شود. این «يَوْمٌ»

^{۱۲}. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۹.

زمانی است. دومین «یوم»، «یومِ ربوبی» است. «یومِ ربوبی هزار سال است. «یوم» ده دوازده ساعتی نیست؛ یومی است که به تعبیر قرآن «إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ»^{۱۳} این را یومِ ربوبی می‌نامیم. حقیقت این «یوم» را صاحب مقام ولایت می‌داند؛ از اسرار مخصوصه‌ی مقام ولایت است و فهم آن برای بقیه در دسترس نیست و فهم آن برای عموم بشر ناممکن است. بالاتر از این، «یومِ الوهی» است. «یومِ الوهی پنجاه هزار سال است. قرآن فرمود: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^{۱۴} ملائکه و روح عروج می‌کنند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است. پس سه جور یوم شد؛ یکی یومِ زمانی، همین روز ده دوازده ساعتی عالم طبیعت، دوم، یومِ ربوبی، روز هزار ساله، سوم، یومِ الوهی، روز پنجاه هزار ساله. یومِ الوهی را اصطلاحاً یومِ سرمدی هم می‌نامند. یومِ الوهی یا یومِ سرمدی محیط بر یومِ ربوبی است و یومِ ربوبی هم محیط بر یومِ زمانی است. یومِ پنجاه هزار ساله محیط بر یومِ هزار ساله است و یومِ هزار ساله هم محیط بر یومِ ده، دوازده ساعته است.

قیامت

سومین واژه‌ای که در «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» باید ببینیم مفهومیست چیست قیامت است. به تعبیری سه قیامت وجود دارد.

^{۱۳}. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۷.

^{۱۴}. سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۴.

اول؛ قیامت صغری، که وقتی است که انسان می‌میرد. منتقل شدن ارواح از ابدان است. روح از بدن عنصری جدا می‌شود و به سمت پیکرِ دیگرش می‌رود که پیکر مثالی است که جلسه‌ی قبل، از آن به اشباح برزخیه تعبیر کردیم. این قیامت صغرای انسان‌هاست. در احادیث داریم «مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ»^{۱۵} کسی که بمیرد، قیامتش برپا می‌شود. این قیامت صغری^۱ است. قیامت صغری^۱ منتقل شدن ارواح از ابدان و جدا شدن و تفارق بین ابدان و ارواح است. رفتن روح سراغ بدن شبیحی برزخی خود.

دوم؛ قیامت وسطی^۱ است که منتقل شدن ارواح و اشباح برزخیه و عالم مثال به سمت عالم عقلی و عالم تجرّد است. در عالم مثال صورت وجود دارد؛ ولی ماده نیست. در عالم طبیعت هم ماده است، هم صورت. در عالم مثال صورت وجود دارد؛ شبیح‌گونه است. اما از سنخ ماده‌ی عالم طبیعت نیست. در عالم جبروت و عالم عقل، نه صورت است، نه ماده. پس اولین انتقال، انتقال روح از عالم طبیعت بود؛ رفتن روح به سمت بدن‌های برزخی، اشباح برزخی که با مرگ اتفاق می‌افتاد و به آن قیامت صغری^۱ گفتیم. دومین انتقال، انتقال روح و اشباح و عالم مثال به عالم تجرّدات عقلی است؛ متصل شدن به عقول قدسیه و جبروتی.

سوم؛ قیامت کبری^۱ است. قیامت کبری^۱ مرحله‌ای است که جز خدا همه چیز رنگ می‌بازد؛ آنجا جز ذات مقدّس احدیّت هیچ چیز نیست. نه این که قبلش باشد و آنجا نباشد؛ نیستی آنها آشکار می‌شود. عرفا اصطلاحاً این را محو موهوم و صحو معلوم می‌نامند. آن چیزی که متوهّم بود محو

^{۱۵}. مجلسی، بحار، ج ۵۸، ص ۷ و فیض کاشانی، صافی، ج ۱، ص ۱۲۰.

می‌شود. این که انسان چیزهای غیر خدا را می‌دید و توهم می‌کرد چیزی غیر از خدا وجود دارد، از بین می‌رود. حقیقتی که وجود داشت آشکار می‌شود. این فناى مطلق از دنیا و ملکوت (عالم مثال) و جبروت (عالم عقل) است؛ فناى مطلق است که به آن قیامت کبری^۱ می‌گوییم.

یومِ زمانی ظرف وقوع قیامت صغری^۱ است. یعنی روزهای عالم طبیعت ظرف زمانی مرگ انسان است. قیامت صغری^۱ با مرگ واقع می‌شود؛ پس ظرف وقوع مرگ یا قیامت صغری^۱ همین روزهای زمانی ماست؛ زمان عالم طبیعت است.

یومِ ربوبی، همان یوم هزار ساله، ظرف وقوع قیامت وسطی^۱ است. برای این که تأکیدی بر دانسته‌های شما کرده باشیم می‌گوییم که منظور از هزار سال، سال‌های عالم طبیعت نیست؛ یوم عالم طبیعت یوم زمانی است؛ همین روز ده، دوازده ساعتی است. مقصود از هزار سال، یا پنجاه هزار سال، سال‌های سیصد و شصت و پنج روزی که هر روزش هم بیست و چهار ساعت است نیست.

ظرف وقوع قیامت کبری^۱ یوم الوهی، یوم پنجاه هزار ساله است. وقتی حقیقت احدیت تجلی می‌کند، دیاری باقی نمی‌ماند. وقتی ذات مقدس احدیت تجلی کند، گیری نمی‌گذارد. همه‌ی سایه‌ها محو می‌شوند؛ گیری باقی نمی‌ماند. هرچه رنگ غیریت دارد رنگ می‌بازد. لذا قیامت کبری^۱ جایی است که همه‌ی تعینات رنگ می‌بازد؛ همه‌ی تجلیات فانی در متجلی می‌شود. جز ذات مقدس احدیت هیچ چیز و هیچ کس نمی‌ماند.

قیامت کبری^۱ یک وجود خارجی واقعی دارد که همان یوم القیامه‌ای است که وعده داده شده است و آجلی برایش معین شده است؛ یوم مؤجلی است؛ یعنی اجلی باید سر آید و سرآمدی برسد تا آن روز برسد. این سرآمد هم سرآمد زمانی نیست. بعداً توضیح می‌دهم. اینها خیلی ظریف است. این-گونه نیست که امتداد زمان عالم طبیعت منتهی به روز قیامت شود. پس روز وعده داده شده‌ای است که فرمود: «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^{۱۶} قیامت کبری^۱ در واقعیت خارجی خود یک یوم مؤجل موعود است. پس یک قیامت کبری خارجی داریم. این با فناى خارجی همه چیز برپا می‌شود؛ حتی ملائک، جبرائیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل، همه‌ی اینها در قیامت کبری خارجی فانی می‌شوند. قرآن فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^{۱۷} همه چیز، اینجا هیچ استثنایی ندارد؛ همه چیز جز وجه الهی هالک‌اند. یا فرمود: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ؛ وَ يَبْقَىٰ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^{۱۸} همه چیز فانی‌اند و تنها وجه پروردگار تو که صاحب جلال و اکرام است، باقی می‌ماند. این قیامت کبری خارجی.

یک قیامت کبری شهودی و عرفانی هم داریم. یک قیامت کبری^۱ داریم که وجودش شهودی و عرفانی است؛ غیر از قیامت کبری خارجی است. این معجل است؛ یعنی خیلی زود قابل دستیابی است؛ این‌گونه نیست که فاصله‌ی طولانی و سرآمد معینی باید برسد. این قیامت معجل است و

^{۱۶}. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۴.

^{۱۷}. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۸.

^{۱۸}. سوره‌ی الرحمن، آیه‌های ۲۶ و ۲۷.

قبل از این که انسان فوت کند و از دنیا برود و قبل از این که قیامت کبرای خارجی فرا رسد و آخرت برسد، انسان در همین نشئه‌ی دنیا می‌تواند به قیامت کبرای شهودی خودش نائل شود. این وقتی است که انسان اهل سیر و سلوک و معرفت، انسان عارف، در همین زندگی دنیوی خود به مقام فنای کلی برسد؛ به فنای فی‌الله کلی برسد؛ یعنی هم فنای افعالی، هم فنای اسمائی، هم فنای صفاتی، هم فنای ذاتی.

به فنای افعالی در عرفان مقام «محو» می‌گویند که فاعلی غیر خدا نمی‌بیند؛ در همه‌ی عالم می‌بیند تنها کاره‌ی عالم خداست؛ خدا همه‌ی کارها را می‌کند. «می‌بیند»؛ این غیر از «می‌دانند» است. این غیر از آن است که با برهان و استدلال فهمیده باشد. این شهود است. می‌بیند همه‌کاره‌ی عالم خداست؛ هیچ کار در عالم نیست که کسی غیر خدا انجام دهد؛ به این مقام «محو» می‌گویند. مقام محو مقام فنای افعالی است. مقام فنای صفاتی را مقام «طمس» می‌نامند. یعنی جایی که صفاتی جز صفات الله نمی‌بیند. و مقام فنای ذاتی را مقام «محق» می‌نامند. یعنی جایی که هستی‌یی غیر هستی خدا نمی‌بیند. هستی را منحصر در ذات حق متعال می‌بیند. حتی هستی خودش را هم نمی‌بیند؛ یعنی برای خودش به عنوان یک بیننده هستی قائل نیست که من هستم و می‌بینم که در عالم جز خدا هیچ کس نیست. وقتی این حقیقت شهود می‌شود، هیچ هستی‌یی جز خدا باقی نمی‌ماند؛ به مقام محق رسیده است؛ این مقام فنای کلی است.

کسی که به طور کامل به مراتب فنا رسید؛ قیام عندالله که در قیامت گفته شده است، در همین عالم برایش واقع شده است. قیامت کبرای شهودی و عرفانی او برپا شده است. همان‌طور که این

حقیقت برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام و برای برخی از اصحاب خاصّ پیامبر و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و برای برخی از عارفان بزرگ مکتب قرآن و عترت، به برکت بعثت پیامبر و تعالیم توحیدی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در همین دنیا واقع شده است. اینها در حالی که در نشئه‌ی دنیا زنده هستند، با گوش ملکوتی خود ندای «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» را شنیده‌اند. اینها به قیامت کبرای شهودی خود نائل شده‌اند.

پس یک قیامت کبرای واقعی خارجی داریم که عمومی است؛ یک قیامت کبرای شهودی عرفانی داریم که هر فرد خودش مستقلاً می‌تواند برسد. قیامت کبرای واقعی خارجی مؤجّل به اجل معینی است؛ اما قیامت کبرای شهودی عرفانی هیچ زمان پیش‌بینی شده‌ای ندارد. هر کس می‌تواند راه بیفتد؛ مسیر سلوک را طی کند و به آن نقطه برسد و این حقیقت را بالعیان شهود کند. این‌که گفتیم در رأس این سلسله خود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صاحب این مقامند،

«أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»

حدیثی است که شیعه و سنی نقل کرده‌اند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انگشت‌های سبّابه‌ی دو دستشان، نه دو انگشت با دو اندازه‌ی مختلف، بلکه دو انگشت هم‌قد را کنار هم گذاشتند؛ بعد فرمودند: «أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»^{۱۹} من و قیامت مثل این دو تاییم. یعنی من و قیامت مقارن هم، هم‌دوش هم؛ متصل به همیم. از این جمله‌ی عظیم و عمیق رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معانی مختلفی

^{۱۹}. مجلسی، بحار، ج ۲، ص ۲۶۳ و نوری، مستدرک، ج ۱۲، ص ۳۲۴.

می‌شود برداشت کرد. یکی از مفاهیمی که می‌شود از این جمله فهمید این است که با بعثت پیغمبر ﷺ، با تعالیم توحیدی و معارف عرفانی که رسول الله ﷺ آوردند، این حقیقتی که جز خدا هیچ حقیقتی نیست و ماسوی الله و آنچه غیر خدا پنداشته می‌شود، اصالت و هویت مستقلی از خودشان ندارند، مکشوف بشر گشت. مکتب رسول الله، بعثت رسول الله، تعالیم رسول الله ﷺ این حقایق را برهاناً، عیاناً و شهوداً برای اهل ایمان، اهل یقین و اهل معرفت مشهود و مکشوف کرد. این حقیقت که غیر خدا، هرچه خوانده می‌شود، همه باطلند. قرآن فرمود: **«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»** این به خاطر این است که خداست که حق است؛ **«وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ»**^{۲۰} و این که هرچه غیر خداست همه باطل است. این تعالیم رسول الله ﷺ بود که این حقیقت را مشهود و مکشوف بشر کرد. در زمان رسول الله ﷺ شاعر عرب مسلمانی به نام لبید بود؛ یک بیت شعرش را که در محضر پیغمبر اکرم خواند؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: **«أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَتْهَا الْعَرَبُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ»** صحیح‌ترین و صادق‌ترین سخنی که عرب به زبان جاری کرده همین سخن لبید بود. او این بیت شعر را خواند:

«أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ» **وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ»**^{۲۱}

^{۲۰}. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۳۰.

^{۲۱}. امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعة، ص ۶۰ و مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۲۹۵.

یعنی همه چیز جز خدا باطل است و هر نعمت هم بالاخره زائل و نابود شدنی است؛ نعمت پایداری وجود ندارد. پیغمبر ﷺ فرمودند: این صادق‌ترین سخنی است که عرب به زبان جاری کرد. یعنی این حقیقت توحیدی که غیرخدایی نیست؛ خداست و غیر خدا نیست.

دومین معنایی که ممکن است از عبارت «أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» فهمیده شود این است که روز قیامت همه‌ی موجودات به غایت خود نائل می‌شوند؛ همه‌ی اشیاء، همه‌ی موجودات به مرتبه‌ی کمالیت و تمامیت و کمال نهایی خود می‌رسند. همه‌ی استعدادهای وجودی‌شان به فعلیت مطلقه می‌رسد. تمامیت هر چیز به آن صورتی است که در آخرت و عالم بقاء به آن صورت تحقق می‌یابد؛ در «السَّاعَةُ» این اتفاق می‌افتد. با بعثت پیامبر ﷺ هم همین اتفاق افتاد؛ یعنی با تعالیمی که پیغمبر اکرم ﷺ آوردند، نوع بشر به منتها درجه‌ی کمال و فعلیت انسانی خود می‌رسد. لذا همان‌طور که ساعه و قیامت نقطه‌ی رسیدن به کمال نهایی و اوج و غایت کمال است، بعثت رسول الله و مکتب و تعالیم پیامبر ﷺ هم زمینه‌ساز این کمال نهایی برای بشر و انسان است. لذا نقل شده است که خود پیغمبر ﷺ فرمودند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^{۲۲} من آمده‌ام تا مکرمات‌های اخلاقی را به حدّ تمام و نهایی‌اش در بشر برسانم. لذا خدای متعال به وجود این پیامبر بر مؤمنان منت نهاد و فرمود: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ

^{۲۲}. مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۳۷۳ و نوری، مستدرک، ج ۱۱، ص ۱۸۷.

آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و إن كانوا من قبل لفی ضلال مبین».^{۲۳} پس یک معنای

«أنا و الساعة کھاتین» این شد که همان طور که در قیامت هر موجود به کمال نهایی خود نائل

می‌شود، در بعثت نبوی و تحت تعلیمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم بشریت به کمال نهایی خود می‌رسد.

سومین معنایی که برای این حدیث نقل شده است، این است که قرآن کریم می‌فرماید روز قیامت

روزی است که زلزله‌ی عظیمی برپا می‌شود؛ «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»^{۲۴} زلزله‌ی روز قیامت

چیز بسیار بزرگی است. در آن ماجرا خورشید تاریک می‌شود؛ «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ؛ وَ إِذَا النُّجُومُ

انْكَدَرَتْ»^{۲۵} ستارگان منکدر می‌شوند؛ ماه خاموش و تاریک می‌شود؛ هیچ منبع نوری جز نور ذات

مقدس احدیت باقی نمی‌ماند؛ «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^{۲۶} زمین به نور ربّ خودش روشن

می‌شود. همه‌ی منابع نور، مثل خورشید و ماه و ستارگان تاریک و متلاشی می‌شوند؛ از هم متفرق

می‌شوند؛ «إِذَا الْكَوَاكِبُ اتَّتَرَتْ»^{۲۷} همین‌طور که با قیامت چنین اتفاق می‌افتد؛ با بعثت پیغمبر

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم همین اتفاق افتاد؛ یعنی یک زلزله‌ی عظیم در عالم برپا شد و همه‌ی افکار و عقاید

باطل که اهل کفر و شرک و انحراف گمان می‌کردند چراغ راه هدایتشان است و در زندگی از آن

۲۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۴.

۲۴. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱.

۲۵. سوره‌ی تکویر، آیه‌های ۱ و ۲.

۲۶. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۹.

۲۷. سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۲.

نور می‌گیرند؛ همه‌ی آن خورشیدهای دروغین، همه‌ی آن ماه و ستاره‌های دروغین، با بعثت پیامبر خاموش و تاریک شد و تنها منبع نور، نور توحید و ولایت شد و شعاع نبوت ختمیه‌ی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که دین پیامبر است، تمام صفحه‌ی عالم را روشن کرد و همان‌طور که روز قیامت فقط اهل ایمانند که می‌توانند از نور ربّ خودشان بهره ببرند؛ همان‌طور در بعثت پیامبر هم فقط اهل ایمانند که از تعالیم پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بهره می‌برند. همان‌طور که روز قیامت غیر از اهل ایمان، در ظلمت و تاریکی محضند، در بعثت نبوی و بعد از برانگیخته شدن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم تنها اهل ایمانند که در نورند؛ و الاّ بقیّه در ظلمت و کفر و جهل و عناد باقی می‌مانند.

چهارمین معنایی که برای این حدیث وجود دارد این است که «أنا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» یعنی شریعت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دین خاتم است و این دین تا دامنه‌ی قیامت کبری برجاست. یعنی دین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با برپا شدن قیامت به هم متصل است. دین حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام با قیامت به هم متصل نیست؛ چون بعد از دین حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام، دین پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد؛ اما چون دین پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دین خاتم است و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خاتم النبیین‌اند و بعد از ایشان نه دینی، نه آیینی، نه شریعتی و نه احکامی از جانب خدا نخواهد آمد، در نتیجه با قیامت پهلو به پهلوست و چسبیده و متصل به هم است؛ لذا فرمودند: «أنا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ».

پنجمین معنا این است که نه تنها دین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با قیامت متصل است؛ اصلاً ظهور پیامبر نمایشگر خود قیامت کبری و محشر اکبر است. در وجود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محشری مطابق با محشر خارجی برپا بود و عالم محشر حالت تفصیل همان محشری است که در وجود

رسول الله ﷺ بود. همان حقیقت که به صورت مجمل در وجود رسول الله ﷺ بود، وقتی حالت تفصیل پیدا کند، همان محشر کبری، محشر اکبر در قیامت کبری می شود. وقتی وجود عظیم رسول الله ﷺ مکشوف شود، همان عظمت قیامت می شود. بهشت در قیامت غیر از مجسم شدن رحمت الهیه است؛ این رحمت الهیه مظهر لطف و مهر رسول الله ﷺ است. پس بهشت حالت تفصیل مهر و لطف پیامبر اکرم ﷺ است. نقطه‌ی مقابلش دوزخ. مگر غیر از این است که دوزخ آخرتی تجسم یافته‌ی قهر و غضب الهی است؟ این ظهور تفصیلی خشم و غضب رسول الله ﷺ است. یعنی حقیقت قیامت، وجود رسول الله ﷺ است. وقتی این حقیقت تفصیل پیدا می کند و باز می شود، همان قیامت خارجی و تفصیلی می شود. «و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»^{۲۸} حقیقت و باطن میزانی که در قیامت نصب می شود، همان عدل رسول الله ﷺ است؛ صورت و ظهور عدل رسول الله ﷺ است و صراط قیامت ظهور تفصیلی دین رسول الله ﷺ است. این که در قیامت کبری اولین و آخرین جمع می شوند و زیر لواء پیغمبر اکرم ﷺ می آیند که احادیثش را به مناسبت‌های دیگر برایتان خوانده‌ایم که هر امت سراغ پیامبرشان می آیند و بالاخره دسته‌جمعی نزد پیغمبر ﷺ می آیند و با شفاعت پیغمبر ﷺ راه به نجات پیدا می کنند، این حقیقت حاکی از ولایت مطلقه‌ی رسول خدا ﷺ است؛ احاطه‌ی ولایت کلیه‌ی مطلقه‌ی پیامبر و ولایت شمسیه‌ی رسول الله ﷺ است. بنابراین خود پیغمبر ﷺ، نه تنها

^{۲۸}. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۴۷.

دینشان با قیامت پهلو به پهلوست؛ وجود خودشان، حقیقت خودشان با قیامت پهلو به پهلو متصل و متحد است.

در کتاب «شراب طهور» چهار قیامت را برای شما توضیح داده‌ایم.^{۲۹} آنها را فقط یادآوری می‌کنم. یکی قیامت صغرای انفسیه بود که با فوت رخ می‌داد؛ یعنی با مرگ و مردن. چه مرگ در اثر پیری و بیماری و امثال اینها، چه شهادت در میدان جهاد فی سبیل الله. با این قیامت صغرای انفسیه برپا می‌شود.

قیامت وسطای انفسیه، ثمره‌ی پیروزی در جهاد اکبر، یعنی جهاد با نفس بود که کسی که در جهاد با نفس پیروز می‌شد، پوسته‌ی عالم طبیعت برایش شکافته می‌شد؛ به عالم ملکوت راه پیدا می‌کرد و به مشاهدات ملکوتیه نائل می‌شد. قیامت وسطای انفسیه‌ی این فرد، یعنی قیامت وسطای درونی‌اش برپا شده است.

سومین قیامت، قیامت کبرای انفسیه بود. وقتی فرد از عالم ملکوت و مثال هم بالاتر می‌رفت، به عالم عقول و عالم مجردات راه پیدا می‌کرد. راهیابی به عالم جبروت و دستیابی به معاینات ملکوتیه، قیامت کبرای انفسی بود.

^{۲۹}. مهدی طیب، شراب طهور، ص ۲۳ و ۲۴.

قیامت عظمای انفسیه که چهارمین قیامت است و اعظم قیامت‌هاست، فنای از تعینات است. جایی است که فرد به لاهوت راه پیدا می‌کند. ناسوت را طی کرده و به ملکوت سر در آورد؛ ملکوت را پشت سر گذاشته و به جبروت راه پیدا کرد؛ حال جبروت را هم پشت سر می‌گذارد و به عالم لاهوت وارد می‌شود و مراتب توحید، توحید افعالی و صفاتی و اسمائی و ذاتی را طی می‌کند و به فنای مطلق فی‌الله می‌رسد؛ به تعبیری که در «شراب طهور» به آن اشاره کرده‌ایم، به آن قیامت عظمای انفسیه اطلاق می‌شود. در سیر باطنی به یک تعبیر سه قیامت داریم و به تعبیر دیگر چهار قیامت.

قیامت صغری همان موت و مرگ فردی است که وقتی فرد می‌میرد، قیامتش برپا می‌شود. حدیث «مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ»^{۳۰} منسوب به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ناظر بر قیامت صغری است. قیامت کبری با موت و مرگ عمومی و قبض روح شدن همه برپا می‌شود؛ همان‌طور که قیامت صغری با قبض روح شدن یک نفر برپا می‌شود. این دو قیامت با هم تطابق دارند.

انسان کامل اکمل موجودات جهان هستی و کامل‌ترین موجود جهان خلقت است؛ لذا همه‌ی کمالاتی که همه‌ی موجودات جهان خلقت دارند، در انسان کامل وجود دارد؛ والا اکمل همه‌ی موجودات نبود. اگر کمالی در موجود دیگری باشد که انسان کامل آن را نداشته باشد، انسان کامل اکمل موجودات نیست. پس همه‌ی کمالاتی که در همه‌ی موجودات جهان هستی وجود دارد، در

^{۳۰}. مجلسی، بحار، ج ۵۸، ص ۷.

انسان کامل وجود دارد. این از یک طرف که انسان کامل اکمل است و تمام مراتب کمالات وجودیه را دارد. از سوی دیگر خدای متعال نظام کلّ هستی، کلّ آفرینش، نه فقط دنیا را یک نظام تام و کامل آفریده است. مجموعه‌ی جهان نظام تام است. انسان کامل هم موجود تام است؛ یعنی فاقد هیچ کمالی نیست. همان‌طور که جهان هیچ کمالی را فاقد نیست و کامل آفریده شده است، انسان کامل هم هیچ کمالی را فاقد نیست. لذا این دو بر هم منطبقند. انسان به طور اجمال کمالات را دارد و عالم به صورت تفصیل، مشروح و گسترده شده کمالات را دارد. هر چه در جهان وجود دارد، در انسان هم وجود دارد. لذا قیامت صغرای درونی ما با قیامت کبرای بیرونی منطبق است. یعنی قیامت انسان با قیامت جهان منطبق است. شاید بعضاً به خصوصیات این انطباق هم اشاره کرده‌ام.

انسان عالم صغیر و جهان عالم کبیر است. به یک تعبیر می‌گویند انسان عالم صغیر است؛ جهان عالم کبیر است. به تعبیر دیگر می‌گویند؛ انسان انسان صغیر و جهان انسان کبیر است. هر دو را انسان یا هر دو را جهان می‌شود نامید. پس این جهان صغیر است؛ آن هم جهان کبیر.

سبب حیات انسان چیست؟ عامل زنده بودن عالم صغیر این است که روح با بدن توأم‌اند؛ همراه همدند و با هم معانقه کرده‌اند. تعانق بین روح و بدن سبب زنده بودن انسان است و سبب مرگ انسان هم مفارقت روح و بدن است. روح عالم صغیر روح فرد است. این در عالم صغیر. عیناً همین قضیه در عالم کبیر هم وجود دارد. یعنی سبب حیات و ممات عمومی در عالم کبیر همین است. یعنی روح عالم کبیر، که بعداً توضیح خواهیم داد روح عالم کبیر چیست، تا وقتی روح عالم کبیر

در عالم کبیر وجود دارد، عالم کبیر زنده است؛ رو به رشد است و طراوت و حیات دارد. به محض این که روح عالم کبیر از عالم کبیر جدا شود، عالم کبیر می میرد.

در قیامت کبری^۱ یک زلزله‌ی جهانگیر برپا می شود که اشاره کردیم؛ «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»^{۳۱} در قیامت صغری^۱ هم که قیامت فرد و مرگ فرد است، چنین تزلزلی در ارض بدن انسان اتفاق می افتد.

در قیامت کبری^۱ همه‌ی کوه‌ها از هم می پاشند؛ قرآن فرمود کوه‌ها مثل پودر می شوند و مثل پنبه‌ی زده می شوند^{۳۲}. کسی که می خواهد جان دهد و قیامت صغرایش برپا شود، در قیامت صغری^۱ که مرگ است همین اتفاق برای او می افتد؛ چون وجود انسان مشابه وجود جهان است. هرچه در جهان است، مشابهش در انسان است. کوه‌ها که مایه‌ی استواری و ثبات زمینند، مشابهشان در وجود انسان استخوان‌های بدن است که مایه‌ی استقامت و ثبات بدن است. همان طور که در قیامت کبری^۱ کوه‌ها متلاشی می شوند، در قیامت صغری^۱ و مرگ، استخوان‌های انسان می پوسند و از بین می روند.

۳۱. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱.

۳۲. سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۵؛ سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۹؛ سوره‌ی قارعه، آیه‌ی ۵.

همان طور که در قیامت کبری^۱ آسمان می شکافد و منشق می شود؛ «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ»^{۳۳} در قیامت صغری^۱ هم سماء وجود انسان از دست می رود و متلاشی و منشق می شود. سماء وجود انسان همان جنبه‌ی عقلانی اوست.

همان طور که در قیامت کبری^۱ خورشید، ماه، ستارگان خاموش می شوند، در قیامت صغری^۱ هم شمس قلب انسان خاموش می شود. قمر نفس انسان خاموش می شود. یعنی این انخساف و تکویر در قیامت صغری^۱ و در قیامت عالم صغیر هم عیناً اتفاق می افتد.

در قیامت کبری^۱ ستارگان تاریک و از هم متلاشی و منتشر می شوند؛ «وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انثَرَتْ»^{۳۴}. حواس انسان مثل نجومند. در قیامت صغری^۱ یعنی قیامتی که در درون انسان برپا می شود، حواس تاریک می شود؛ چشم نمی بیند؛ گوش نمی شنود؛ شامه نمی بوید؛ ذائقه نمی چشد و قوای مدرکه‌ی انسان از هم متلاشی و منتشر می شود.

همان طور که در قیامت کبری^۱ «وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»^{۳۵} دریاها روان می شود. عین همین در قیامت صغری^۱ هم اتفاق می افتد؛ انسانی که جان می دهد، عرق می کند و از همه‌ی وجودش عرق جاری می شود. یعنی این دو نسخه شبیه همند. جهان انسان شد و انسان جهانی. این دو نسخه کاملاً منطبق بر همند.

۳۳. سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۲.

۳۴. سوره‌ی مرسلات، آیه‌ی ۸.

۳۵. سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۶.

سبب زنده بودن عالم صغیر تعانق روح و جسم است؛ همراه بودن روح و بدن با هم است. سبب حیات عالم کبیر هم تعانق روح و جسم عالم کبیر است. روح عالم کبیر حقیقت ولایت است؛ حجّت خدا که روح العالم است، انسان کامل به معنای مطلق است. تا او با جهان است، جهان زنده و پرتراوت است و اگر او از جهان جدا شود، جهان می‌میرد و قیامت عالم کبیر فرا می‌رسد. حجّت خدا روح عالم است؛ روح العالم است. موت عالم صغیر با تفارق روح از بدن و منقطع شدن فیض و اشراق روح از بدن فرا می‌رسد و قیامت صغری^۱ برپا می‌شود. موت عالم کبیر هم با مفارقت روح عالم که حجّت خداست از عالم فرا می‌رسد و آن وقت قیامت کبری^۱ برپا می‌شود. بنابراین تا وقتی حجّت خدا در عالم وجود دارد؛ یعنی تا روح اعظم ولایت که حجّت خداست و جان عالم کبیر است، در عالم است و باذن الله افاضه و اشراق او از جهان ادامه دارد، محال است ارض عالم امکان که مثل بدن برای حجّت خداست از پا بیفتد؛ ارض عالم امکان قائم به حجّت خداست. همان‌طور که بدن قائم به روح ماست و تا روح وجود دارد بدن سرپاست؛ تا حجّت خدا هم هست عالم سرپاست. لذا لقبی که وقتی برای امام عصر ارواحنفاذاه گفته می‌شود، افراد به احترام برمی‌خیزند، اشاره به همین است. قیام عالم به وجود حجّت خداست. به وجود انسان کامل به معنای مطلق کلمه است. او روح العالم و روح هستی است. همه‌ی عالم پیکره و بدن اوست؛ قوام عالم به وجود این روح است و بدون این روح عالم می‌میرد؛ «بِیْمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَىٰ وَ بِوُجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ»^{۳۶} به یمن وجود حجّت خداست که همه‌ی خلائق روزی داده می‌شوند. به وجود حجّت

^{۳۶}. قمی، مفاتیح الجنان، ص ۴۲۳.

خداست که آسمان‌ها و زمین برپا و برجا و ثابت است. رابط بین ذات مقدّس احدیّت با جهان خلقت حجّت خداست. واسطه‌ی فیض بین فیاض علی الاطلاق که ذات مقدّس احدیّت است با جهان که مستفیض و فیض‌جوی از خداست، وجود مقدّس حجّت خداست. وقتی او جدا می‌شود؛ یعنی نفس کلّیه‌ی الهیه، روح ولایتی، از عالم کبیر و مجموعه‌ی جهان جدا می‌شود، مرگ عالم کبیر فرا می‌رسد و آن موقع قیامت کبری برپا می‌شود. بنابراین مرگ عالم کبیر وقتی فرا می‌رسد و عالم هلاک می‌شود که جهان کبیر فاقد حجّت خدا شود. یعنی امام معصوم علیه السلام و صاحب مقام ولایت کلّیه‌ی مطلقه‌ی الهیه در عالم نباشد. چون او مقوم ارض عالم امکان است. وقتی او نباشد عالم می‌میرد. چقدر هم حدیث در تأیید این نکته فراوان است. در جلسه هم برایتان خوانده‌ایم؛ «لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»^{۳۷} اگر حجّت خدا نباشد، زمین همه‌ی اهل خود را فرو می‌برد. یا امام صادق علیه السلام فرمودند: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ، وَ مَعَ الْخَلْقِ، وَ بَعْدَ الْخَلْقِ»^{۳۸} حجّت قبل از آفرینش جهان وجود دارد؛ همراه با جهان هم وجود دارد و بعد از جهان هم وجود دارد. یعنی روح با مرگ بدن از بین نمی‌رود؛ بدن است که از بین می‌رود. حجّت خدا روح العالم است. باز از امام صادق علیه السلام است که فرمودند: «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ»^{۳۹} اگر روی کره‌ی زمین، جز دو نفر باقی نماند، یقیناً یکی از این دو نفر حجّت خدا است و اگر قرار باشد از این دو نفر یکی بمیرد؛ کسی می‌میرد که حجّت خدا نیست. چون اگر حجّت خدا بمیرد، شخص دیگر نمی‌تواند

^{۳۷}. حسینی همدانی، درخشان پرتوی از اصول کافی، ج ۶، ص ۹۹.

^{۳۸}. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۳۳ و مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۲۸.

^{۳۹}. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۳۹ و مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۵۲.

زنده بماند. بقای همه‌ی عالم به وجود حجّت خداست. یا امام باقر علیه السلام فرمودند: «لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ

مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً، لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ»^{۴۰} اگر امام برای یک لحظه از روی زمین

برداشته شود و بالا رود؛ یعنی زمین بدون حجّت خدا بماند؛ همان‌طور که دریاها متلاطم می‌شوند

و امواجشان هرچه هست را نابود می‌کند، زمین متلاطم می‌شود و تموّج پیدا می‌کند و همه‌ی اهل

خودش را نابود می‌کند. بنابراین وقتی حجّت خدا از میان رفت، قیامت با دگرگونی عالم برپا

می‌شود. قیامت کبری^۱ وقتی است که حجّت خدا از عالم جدا می‌شود. آن موقع قیامت می‌شود؛

یعنی عالم می‌میرد؛ مجموعه‌ی جهان با جدا شدن از روح خودش می‌میرد و قیامت کبری^۱، قیامت

همه‌ی هستی برپا می‌شود. لذا این حدیث هم نقل شده است؛ «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّىٰ لَا يُقَالَ فِي

أَرْضِ اللَّهِ اللَّهُ»^{۴۱} فرمودند قیامت برپا نمی‌شود؛ تا زمانی که کسی روی زمین خدا باقی نماند که

بگوید «الله». تا وقتی کسی که می‌گوید «الله» روی زمین است، قیامت برپا نمی‌شود. فرمود «الله»،

اسم دیگری از اسماء خدا را نبرد؛ نگفت «رحمان»، نفرمود «کریم»، «سبحان». فرمود «الله». «الله»

اسم جامع است؛ اسم اعظم است؛ اسمی است که همه‌ی اسماء را دربر دارد و کسی می‌تواند حقّ

این اسم را در بردن این نام ادا کند که معرفت تام داشته باشد و معرفت تام منحصر به حجّت

خداست؛ پس تا او روی زمین وجود دارد، قیامت فرا نمی‌رسد. او که از روی زمین برود، قیامت

^{۴۰}. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۳۸ و مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۳۴.

^{۴۱}. قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۳۶۲، ۷۶۶ و ۹۸۲.

زمین عالم امکان فرا می‌رسد؛ زمین نه به معنی کره‌ی زمین در منظومه‌ی شمسی، به معنی ارض عالم امکان.

نکته‌ی دیگر. قیامت یوم الجزاء است؛ روزی است که افراد جزا و پاداش خود را دریافت می‌کنند. روزی است که هر چیز به غایت خود می‌رسد. هر چیز به اصل خود برمی‌گردد و رجوع به اصل می‌کند. روزی است که هر مجاز به حقیقت خود و هر مستکمل به نهایت خود نائل می‌شود و این اقتضای حکمت و عدالت الهیه است. غایت غایات و نهایت نهایت «الله» است. او کمال مطلق است. همه‌ی موجودات عالم واقع و خارج که اعیان خارجیّه‌اند، ظهور اعیان ثابته در علم الهی هستند و اعیان ثابته صور علمیه‌ی موجودات عالم خارجند. اعیان ثابته پرتو اسماء الله هستند. در شعاع اسماء الله اعیان ثابته ایجاد شد؛ در شعاع اعیان ثابته در علم خدا، اعیان خارجیّه در جهان خارج ایجاد شد که موجودات جهان خلقتند. پس عین ثابت هر موجود تحت یکی از اسماء الهی است. اسم اعظم «الله» ربّ حقیقت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مربوط اسم «الله» است. انسان کامل مکمل، پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، تحت این اسم جلاله پرورش یافته و تربیت شده است؛ لذا قرآن از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تعبیر به عبدالله کرد. در سوره‌ی جن است؛ «وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ»^{۴۲} یعنی عبد «الله»، نه عبد الرحمن، نه عبدالرحیم، نه عبدالکریم. عبدالله عبدی است که خداوند با

^{۴۲}. سوره‌ی جن، آیه‌ی ۱۹.

همه‌ی اسماء و صفاتش در او تجلی کرده است و او را بالفعل مظهر کلّ اسماء و صفات و ذات خود قرار داده است. او مظهر تامّ افعال الهی، صفات الهی و ذات مقدّس حقّ متعال است. لذا پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «أوتيتُ جوامعُ الکلمِ»^{۴۳}؛ جوامع الکلم به من داده شد که جوامع الکلم، هم کلمِ تکوینی است، هم کلمِ تشریحی. کلام‌های تکوینی حقایق هستی‌اند و کلام‌های تشریحی آموزه‌ها و معارف الهیه‌اند که در اختیار پیغمبرند. جوامع الکلم اسماء الله را شامل می‌شود؛ یعنی اسماء جمالیّه‌ی خدا و اسماء جلالیه‌ی خدا. مظاهر اسماء را شامل می‌شود که آیات آفاقی و انفسی هستند؛ آیات خدا در جهان خارج و در درون وجود انسان و همه‌ی موجودات عالم جبروت، ملکوت، ناسوت و همه‌ی کلام‌های تکوینی و تشریحی را شامل می‌شود. این که پیغمبر ﷺ فرمودند: «أوتيتُ جوامعُ الکلمِ» همه‌ی کلمِ به من عطا و عنایت شده است؛ وجود مقدّس ایشان دربردارنده‌ی تجلی تامّ حقّ متعال است. لذاست که میعاد قیامت کبریٰ هم عندالله است و «الله» هم اسم اعظم خدا و ربّ پیامبر اکرم ﷺ است.

قرآن چقدر زیبا می‌گوید؛ «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» ای پیامبر، راجع به قیامت از تو سؤال می‌کنند که کی می‌رسد «قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي»^{۴۴} بگو علمش نزد ربّ من رسول الله است. نفرمود: «عند ربّکما» نفرمود: «عند الربّ» فرمود: «عِنْدَ رَبِّي» ربّ پیغمبر «الله» است. یا

^{۴۳}. مجلسی، بحار، ج ۷۰، ص ۲۷۴ و صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۱.

^{۴۴}. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۷.

فرمود: «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»^{۴۵} رجوع همه‌ی عالم به ربّ توست؛ نه به ربّ به طور مطلق، یعنی قیامت همان رجوع و بازگشت به «الله» است. یا فرمود: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ»^{۴۶}؛ پایان به ربّ توی رسول الله است.

بنابراین قیامت عندالله فرا می‌رسد و عندالله است. مرجع و منتها و ساعت قیامت همان ربّ پیامبر اکرم ﷺ است. تا وجود موجودات عند الماده و عند البدن و عند الهویة و عند الماهیة است، قیامتشان برپا نشده است؛ چون به مقام عندیت، عند الله نرسیده‌اند، بنابراین قیامت کبرایشان هم برپا نشده است؛ قیامت کبری، چه قیامت مؤجل که قیامت خارجی است و چه قیامت معجل که قیامت عرفانی و شهودی است، وقتی محقق می‌شود که انسان مورد نظر ما مورد تجلی اسم اعظم حقّ متعال قرار گیرد که اسم «الله» است. اگر این تجلی شود، حقیقت احدیت با یکتایی و بی‌همتایی خود، با اطلاق خود ظاهر می‌شود و گیری برجا نمی‌گذارد. وقتی شمس حقیقت الوجود طلوع می‌کند، یوم القیامه فرا می‌رسد و آشکار می‌شود. حقیقت احدیت که ظهور کرد، هیچ چیز نمی‌ماند. با خدا هیچ چیز را نمی‌شود تصور کرد. هیچ چیز با خدا نیست. خدا که هست، هیچ چیز نیست. یعنی جایی که حقیقت ذات مقدّس احدیت تجلی می‌کند، گیری باقی نمی‌ماند. آنجا معلوم می‌شود که یکی هست. لذا فرمود یوم القیامة، این که یوم و روز فرمود، به خاطر این است که خورشید ذات تجلی می‌کند؛ حقیقت احدیت تجلی می‌کند؛ این خورشید که طلوع کرد، یوم برپا

۴۵. سوره‌ی علق، آیه‌ی ۸.

۴۶. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۴۲.

می‌شود. الآن در ظلمت و تاریکی هستیم و در شبیم. هم در جنبه‌ی طبیعی و دنیایی در شبیم؛ هم در جنبه‌ی سلوکی ممکن است در شب یا در بین الطلوعین باشیم. رسیدن به طلوع شمس احدیت در سیر شهودی عرفانی هم مقام بلندی است. آن هم اگر رسید، یوم القیامه‌ی فردی در سیر باطنی فرد فرا رسیده است.

همه چیز در همه‌ی عوالم از تجلیات اسماء حق ایجاد شده است. همه‌ی موجودات را ظهور اسماء و لوازم اسماء که اعیان ثابته بود پدیدار کرده است. قیامت کبری هم همین طور است. قیامت کبری هم حقیقتی است. قیامت کبری با تجلی احدیت قهاریه‌ی حق متعال پدیدار و ایجاد می‌شود. جایی که احدیت طلوع می‌کند، چیزی باقی نمی‌گذارد؛ نه اسمی، نه رسمی، نه اثری، هیچ چیز از غیر باقی نمی‌گذارد. دیّاری باقی نمی‌ماند. لذا قیامت کبری جایی است که همه‌ی تعینات برمی‌خیزد و حقیقت هستی با اطلاق خود باقی می‌ماند.

این که انسان بتواند عوالم ماوراءالطبیعه را شهود کند؛ عوالم غیب را شهود کند، مستلزم تولّد دیگر یا تولّد دوم است. همان طور که جنینی که در رحم مادر است نمی‌تواند عالم طبیعت را ببیند، مگر با متولّد شدن از رحم مادر و فعال شدن حواسّ جسمانی‌اش، همان طور انسان نمی‌تواند عوالم بالاتر از عالم طبیعت را شهود کند مگر با تولّد از رحم عالم طبیعت. این همان تولّد دوم است. به یک معنا می‌توان آن را موت نامید؛ به یک معنا هم می‌توان گفت تولّد. موت است به عنوان این که دنیا

را ترک می‌کند. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «موتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»^{۴۷} قبل از این که اضطراراً به موت نائل شوید، اختیاراً موت را انتخاب کنید و برگزینید. به یک تعبیر هم می‌شود آن را تولّد نامید که در حدیث منسوب به حضرت عیسی بن مریم عَلَيْهَا السَّلَام است که فرمودند: «لَنْ يَلِجَ إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاءِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ»^{۴۸} وارد ملکوت آسمان نمی‌شود کسی که دو بار متولّد نشده باشد. پس به اعتبار این که وارد عالم ملکوت می‌شود، می‌توان آن را تولّد نامید و به اعتبار این که از عالم طبیعت خارج می‌شود، می‌توان آن را موت نامید. هر دو تعبیر هم در روایات به کار رفته است.

این شهود برای اکثر مردم حاصل نمی‌شود، مگر با مرگ و فوت کردن. ولی اقلیتی هستند که با تزکیه و تهذیب نفس پاک شده‌اند. برجستگی هم هستند که از اوّل پاک بوده‌اند. چون یک‌وقت کسی به کدورتی آلوده شده است، بعد خودش را تهذیب و تزکیه می‌کند و پاک می‌شود؛ یک‌وقت کسی از روز اوّل آلوده نشده است. حقایقی که بالفطره پاکند؛ از هر رجسی پاکند؛ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^{۴۹} حقیقت طهارت مطلقه در وجود آنهاست؛ آنها آلوده نشده‌اند که خود را پاک کنند. چه کسانی که از ابتدا پاکند؛ چه کسانی که خودشان را با

^{۴۷}. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۶۱ و مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۵۹.

^{۴۸}. سلیمانی آشتیانی، مجموعه رسائل، ج ۲، ص ۵۱۷ و صدر الدین شیرازی، شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۶۰۲.

^{۴۹}. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

تهذیب و تزکیه پاک کرده‌اند؛ آنها می‌توانند قبل از فوت در همین نشئه‌ی دنیا به موت نائل شوند و در نتیجه دیدگان باطنشان به شهود عوالم بالاتر گشوده شود و بتوانند عوالم بالاتر را ببینند.

نکته‌ی دیگر این‌که انسان که عالم صغیر است مثل عالم کبیر قوس نزول و صعود دارد. در مورد عالم کبیر قوس نزول و قوس صعود را گفته‌ایم که چگونه در قوس نزول موجودات به وجود آمدند؛ تجلیات تنزل پیدا کرد از اسماء و صفات و اعیان ثابته و بعد موجودات مجرد جبروتی و موجودات مثالی ملکوتی و بعد موجودات طبیعی ناسوتی، تا به قاعده‌ی قوس نزول رسید و بعد از آنجا دوباره حرکت کرد و به سمت نقطه‌ی آغازین خود رفت. این قوس نزول و قوس صعود در عالم کبیر. اما در عالم صغیر هم این دو قوس را می‌گویم تا جایگاه قیامت را در سیر باطنی متوجه شوید. عالم صغیر یعنی در مورد انسان. حال این سیر در درون انسان می‌خواهد اتفاق بیفتد.

عین ثابت انسان که در علم حضرت حق شکل می‌گیرد تحت اسم جلاله‌ی «الله»، نقطه‌ی آغاز پیدایش انسان است. عین ثابت انسان در عالم لاهوت وجود لاهوتی پیدا می‌کند؛ انسان وجود الوهی پیدا می‌کند. عین ثابت انسان در علم حق متعال به وجود می‌آید.

در مرتبه‌ی بعد، در دومین پله، عین ثابت در عالم خارج وجود مجرد پیدا می‌کند. یعنی ربّ النوع انسانی وجود عقلانی ابداعی جبروتی پیدا می‌کند.

در پلّه‌ی سوم، یک شیخ مثالی ملکوتی به وجود می‌آید که در روایات از آن به اظله و اشباح تعبیر شده است؛ آن در عالم مثال اکبر به وجود می‌آید.

در پلّه‌ی چهارم این وجود مادی طبیعی ناسوتی به وجود می‌آید.

این قوس نزول در به وجود آمدن انسان است. و آنها در ظرف زمان اتفاق نمی‌افتد؛ چون زمان مال عالم طبیعت است؛ در عوالم بالاتر، ملکوت و جبروت و لاهوت که زمان معنی ندارد. آنها در ظرف دهر اتفاق می‌افتد و لذا همه‌ی آنها وجود دارند؛ اگر در ظرف زمان اتفاق می‌افتاد، از زمانی که می‌گذشتید قبلی معدوم بود؛ اما آنها همزمان وجود دارند؛ همه‌ی این سیری که گفتیم در قوس نزول است. قوس صعود انسان هم این است؛

پلّه‌ی اول عالم طبیعت است؛ از همین حالت طبیعی جسمانی مادی آغاز می‌شود. در عالم طبیعت مشغول خور و خواب و خشم و شهوت است.

پلّه‌ی دوم؛ انسان وقتی حواسش را به کار می‌اندازد، با مکرر حس کردن پدیده‌ها در همین عالم طبیعت، مشاهده کردن، شنیدن، بوئیدن، چشیدن، لمس کردن، تکرار مشاهدات و احساس‌های جزئی کم‌کم به قدرتی می‌رسد که بتواند صورت‌های انواع را، بدون ماده‌ی آنها در عالم خیال خود تخیل کند. یعنی این گوسفند را می‌بیند؛ آن گوسفند را می‌بیند؛ آن گوسفند را می‌بیند؛ آن گوسفند را می‌بیند؛ کم‌کم به قدرتی می‌رسد که یک گوسفند که گوسفند نوعی است، بدون جسم و ماده‌ی این گوسفند و آن گوسفند، در قوه‌ی خیال خود تصوّر کند. او با حسّ مشترک خود به این قدرت می‌رسد. صورت‌های برزخی مثالی موجوداتی که حس کرده است، بدون ماده‌ی آنها در

لوح خیالش مشهود او قرار می‌گیرد و می‌بیند. یعنی گوسفندی که نه این گوسفند است؛ نه آن گوسفند است، در قوه‌ی خیال او وجود دارد؛ نوع گوسفند است و همه‌ی گوسفندهای خارجی بر آن قابل انطباقند. یا این انسان، آن انسان و آن انسان را می‌بیند؛ سپس به مفهومی به نام انسان و به شبحتی در قوه‌ی خیالش می‌رسد که نوع انسانی است و بر همه‌ی مصادیق انسانی بیرون قابل انطباق است. در این مرتبه اصطلاحاً می‌گویند انسان به مرتبه‌ی عقل هیولانی رسیده است. عقل هیولانی خیال بالفعل و عقل بالقوه است.

پله‌ی سوم، وقتی است که اگر توفیق الهی شاملش شود و بتواند در مسیر تعالی و تکامل حرکت کند؛ سه پله‌ی عقل بالملکه و عقل بالفعل و عقل بالمستفاد را طی کند و در مرتبه‌ی عالم عقل و جبروت به کمال خودش برسد و به این مرتبه بالغ شود و برسد.

آخرین پله و پله‌ی چهارم وقتی است که همه‌ی این عوالم را ترک می‌کند؛ یعنی از کلّ منازل عالم امکان عبور می‌کند؛ به فناء فی الله و بقاء بالله می‌رسد و دوباره به همان وجود الوهی خودش در عالم لاهوت برمی‌گردد؛ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^{۵۰}.

قوس صعود هم در ظرف زمان واقع نمی‌شود؛ چون زمان فقط مال عالم طبیعت است؛ مال عالم ماده است. آن هم در ظرف دهر واقع می‌شود و لذا انسانی که به بالاترین مرتبه رسیده است، همه‌ی مراتب قبلی را هم در خودش دارد و توأمان در اوست. این‌گونه نیست که مراتب قبلی را از دست داده باشد. مرتبه‌ی بالاتر با حفظ مراتب قبلی در او وجود دارد.

^{۵۰}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

نکته‌ی دیگر. در رسیدن به عالم مثال در قوس صعود که گفتیم انسان به عالم مثال می‌رسد، وقتی فرد با موت اضطراری و طبیعی مرد، نه با موت اختیاری، و صورت‌های مثالی اعمال و اخلاقش متصور شد؛ آن وقت هم لذات جسمانی صورت‌های خوب اعمال و اخلاق نیک خودش را درک می‌کند و هم درد و رنج جسمانی صورت‌های زشت و کریه و قبیح تجسم یافته از اخلاق و اعمالش را تحمل می‌کند. این همان قیامت فرد است که «مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ». او قیامتش برپا شده است. در همین جا به تناسب صور برزخیه‌ی افعال و اعمال و اخلاقی که در دنیا داشته است، هم عذاب می‌بیند و هم لذت می‌برد.

و آخرین نکته. روز قیامت روزی در امتداد دنیا نیست که چشم به راه بایستیم که روز قیامت مثلاً ده سال دیگر می‌رسد؛ پنجاه سال دیگر می‌رسد یا پنجاه هزار سال دیگر می‌رسد. این گونه نیست که در امتداد یک خط، تا یک جا دنیا باشد؛ بعد یک جا برسیم بگوییم از این به بعد عالم برزخ است؛ بعد از آنجا بگوییم اینجا قیامت است. در امتداد هم نیست. قیامت یک عالم مستقل از عالم دنیاست؛ در نتیجه نمی‌تواند در امتداد دنیا باشد. یک زمان به قیامت نخواهیم رسید. چون اگر زمانی به قیامت برسیم، قیامت یک موجود زمانمند می‌شود و موجود زمانمند هم مال عالم طبیعت است؛ در حالی که قیامت مال عالم طبیعت نیست. لذا در امتداد زمانی دنیا هیچ وقت به قیامت نخواهیم رسید. لذا دیده‌اید چقدر در قرآن زیاد است که مشرکان از پیامبر ﷺ می‌پرسیدند قیامت کی می‌رسد؟ آیا پیغمبر به یکی از آنها جواب دادند؟ نه. چون آن کی‌یی که سؤال می‌کردند

یعنی در امتداد زمان، قیامت کی می‌رسد؟ چند ساعت دیگر؟ چند سال دیگر؟ چند قرن دیگر می‌رسد؟ سؤالشان غلط بود. چون قیامت در امتداد و ادامه‌ی زمان واقع نمی‌شود؛ قیامت عالمی است غیر از این عالمی که چهار بُعد طول و عرض و ارتفاع و زمان دارد. عالم دیگری است. بنابراین در امتداد زمان واقع نمی‌شود. قیامت یک عالم مستقل است و یک زمان مستقل هم برای خودش دارد؛ منتها نه از جنس این زمان امتداد ماده که در عالم طبیعت داریم. به زمان عالم قیامت اصطلاحاً دهر گفته می‌شود. همه‌ی زمان‌های دنیوی در بطن دهر است. همین الآن که اینجا در دنیا زنده‌ایم، آیا کسانی نیستند که از دنیا رفته‌اند؟ خیلی از پدر و مادرهای ما از دنیا رفته‌اند؛ بستگان ما از دنیا رفته‌اند. آنها الآن کجا هستند؟ در عالم برزخ. پس عالم برزخ در امتداد زمان عالم دنیا نیست که بگوییم دنیا تمام شد و برزخ شروع شد. این دو به موازات هم وجود دارند. الآن ما در دنیاییم؛ یک عده هم در برزخند. یک سومی هم وجود دارد؛ سوم قیامت است که روایاتش را یک‌بار برایتان خواندم که فرمودند یکی از لوازم شیعه بودن قائل بودن به این است که قیامت همین الآن وجود دارد و اگر کسی منکر وجود قیامت باشد، شیعه نیست.^{۵۱} قیامت همین الآن وجود دارد. مثال‌های مختلفی برایتان زده‌ام. گفته‌ام مثل تلویزیونی که برنامه‌ی سه شبکه را می‌تواند پخش کند. اگر شبکه‌ی یک را بگیرید، برنامه‌ی شبکه یک را نگاه می‌کنید. اما اگر شبکه را عوض کردید و شبکه دو را گرفتید، همان زمان برنامه‌ی شبکه‌ی دو را نگاه می‌کنید. اگر شبکه‌ی سه را انتخاب کنید، همان زمان شبکه‌ی سه را نگاه می‌کنید. همزمان و به موازات هم است. البته این مثال‌ها از واقعیت جداست؛ فقط کمی می‌خواهد ذهن را نزدیک کند. از یک جهت

^{۵۱}. مجلسی، بحار، ج ۴، ص ۳؛ ج ۸، ص ۱۳۳، ۱۷۶، ۱۹۶ و ۱۹۷.

نزدیک می‌کند و از هزاران جهت ممکن است ذهن دور شود. یا مثل یک ساختمان سه طبقه، یک طبقه‌ی اوّل دارد، یک طبقه‌ی دوم و یک طبقه‌ی سوّم. یک عده همین الآن در طبقه‌ی اوّل، یک عده در طبقه‌ی دوم و یک عده هم در طبقه‌ی سوّم‌اند. پس تصوّر این‌که قیامت یک روز می‌رسد و یا یک روز برزخ می‌رسد؛ تصوّر غلطی است. این سه توأمان وجود دارند. به تعبیر دیگر مثل سه دایره‌ی متحد‌المركز است؛ سه دایره‌ی متداخل. دایره‌ی بزرگ که دو دایره‌ی دیگر در آنند، آخرت و قیامت است. دایره‌ی وسط برزخ است و دایره‌ی کوچک‌تر که داخل همه است، دنیاست. قیامت محیط بر برزخ و دنیاست؛ برزخ هم محیط بر دنیاست. بنابراین قیامت همین الآن وجود دارد. منتهی باید آن را دید.

دیدن هر چیز را شرط است این

رو قیامت شو، قیامت را ببین

یعنی اگر قیامت فرد در سیر باطنی برپا شود، همین الآن اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ می‌بیند. اهل عالم برزخ را در برزخ می‌بیند. همان‌طور که با حواسّ ظاهری‌اش اهل طبیعت را هم در طبیعت می‌بیند.

امیدواریم باور به قیامت در ما نهادینه شود. باید به خودم بگویم که این‌قدر بلبل زبانی راجع به قیامت می‌کنی؛ چقدر باور به قیامت در زندگی تو تأثیرگذار بوده است؟ چقدر در سر دوراهی‌های انتخاب، حضور و وجود قیامت نقش تعیین‌کننده در انتخاب تو داشته است؟ اگر به‌راستی قیامتی وجود دارد؛ یوم‌الجزائی وجود دارد؛ روزی وجود دارد که به اعمال ما رسیدگی می‌شود و پرونده‌ی

اعمال ما در دادگاه عدل الهی مفتوح می‌شود و همه‌ی شهود حاضر می‌شوند و بر آنچه در دنیا بوده‌ایم و کرده‌ایم، شهادت می‌دهند، چگونه می‌توانیم این روش غافلانه و توأم با آلودگی‌های عالم طبیعت را ادامه دهیم؟! فکر کنیم؛ وقت بگذاریم؛ توصیف‌هایی که قرآن از قیامت کرده است را بخوانیم؛ اسم‌هایی که قرآن بر قیامت نهاده است را بخوانیم و فکر کنیم قیامت یعنی چه. و فکر کنیم ببینیم آیا به‌راستی آنها را باور داریم؟ اگر باور داریم پس چرا این‌گونه رفتار می‌کنیم؟ چه فاصله‌ی عظیمی است بین باور واقعی به قیامت با آنچه امثال من می‌کنند! لذا یاد قیامت لרزه بر اندام اهل یقین و باور می‌اندازد. این است که وقتی انسان «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می‌گوید؛ یاد خودش بیندازد که از که نام می‌برد؛ از چه روزی، از کسی که مالک چه روزی است؛ یوم الدین، یوم الجزاء، روزی که هر چیز به غایت و اصل خود رجوع خواهد کرد.

امیدواریم خدا این باور را در ما نهادینه کند. یکی از برکات نمازهای مکرر خواندن این است که این آموزه‌ها را تکرار و به خود تلقین کنیم. گفته‌ایم که قرآن فرمود: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^{۵۲} به قدری پروردگارت را عبادت کن تا به یقین برسی. امیدواریم با تکرار «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» که لااقل در شبانه‌روز ده بار در نمازها تکرار می‌شود و کسانی که اهل نوافلند بارهای بیشتر و کسانی که اهل ذکرند از آن هم بیشتر، به یقین برسیم. امیدواریم به یقین نسبت به «يَوْمِ الدِّينِ» و «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و حضور ما در محضر «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» در یوم الدین برسیم و آن باور بتواند

^{۵۲}. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹۹.

تأثیر خود را در زندگی و واقعیت هستی ما ظاهر کند و انسانی شویم که همه چیزمان حکایت‌گر از باور به یوم الدین باشد. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

